

ارتباط جرایم علیه اموال با مفاهیم حقوق مدنی*

- حسین میرمحمدصادقی^۱
- علی رحمتی^۲

چکیده

تبیین برخی مسائل بنیادین حقوق کیفری با مراجعه به مفاهیم تثبیت‌شده حقوق مدنی امکان‌پذیر است. در این میان، با توجه به اینکه وجه مشترک «جرایم علیه اموال» آن است که همه آن‌ها منجر به نقض حقوق و منافع مالی اشخاص می‌شوند، این جرایم با مفاهیم حقوق مدنی (به ویژه حقوق قراردادها یا حقوق اموال و مالکیت)، ارتباط تنگاتنگ دارند. بدین ترتیب، برای محکوم کردن کسی به ارتکاب یکی از این جرایم ابتدا با استفاده از مفاهیم حقوق مدنی باید ثابت کنیم که شخص دیگری از یک حق مالی برخوردار بوده است و این حق توسط متهم نقض شده است. درباره این مسئله که آیا مفاهیم تثبیت‌شده حقوق مدنی می‌توانند در تبیین مسائل جزایی به ویژه جرایم مالی، نقش داشته باشند یا خیر، سه دیدگاه عمده

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۸.

۱. استاد دانشگاه شهید بهشتی (drsadeghi128@yahoo.com).

۲. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول) (alirahmati_69@yahoo.com).

مطرح است. در این مقاله سعی شده است ضمن تحلیل هر یک از این سه نظریه، به مهم‌ترین مصادیق ارتباط جرایم مالی با مفاهیم حقوق مدنی پرداخته شود.

واژگان کلیدی: جرایم علیه اموال، مفاهیم حقوق مدنی، مسائل جزایی، حقوق و منافع مالی، تعلق مال به غیر.

مقدمه

در ارتباط با نقطه تلاقی حقوق جزا و حقوق مدنی، اشاره نخستین به مبحث «جرایم مالی»^۱ «یا جرایم علیه اموال»^۲ بوده است. دلیل این امر را می‌توان در این عبارت یافت: جرایم مالی مختلف، مشتمل بر دخالت در «حقوق و منافع مالی»^۳ اشخاص دیگر می‌باشند. بنابراین همواره لازم است مشخص سازیم که آیا اشخاص عملاً چنین حقوق و منافی در اموال مورد نظر داشته‌اند یا خیر؟ پاسخ به پرسش مزبور در «مفاهیم تثبیت شده حقوق مدنی»^۴ از جمله مقررات مربوط به اموال و مالکیت، حقوق قراردادهای و یا شبه قراردادهای یافت می‌شود (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۱: ۷۷).

به عنوان مثال، برای محکوم کردن شخص به ارتکاب سرقت باید «تعلق مال به شخص دیگر»^۵ اثبات شود. پاسخ به این سؤال که آیا مال ربوده شده به شخص دیگر تعلق داشته است یا خیر، در چارچوب حقوق کیفری امکان‌پذیر نیست و این امر از طریق مراجعه به موازین و مفاهیم حقوق مدنی میسر می‌شود.^۶ حقوق مالکانه یا حقوق مالی اشخاص نیز در زمره حقوق بنیادینی است که از تأسیسات اصلی جامعه برای حمایت از شهروندان محسوب می‌شود و در بالاترین مرتبه قانون‌گذاری اکثر نظام‌های حقوقی به آن اشاره گردیده است.^۷

1. Property offences.
2. Offences against property.
3. Proprietary rights and interest.
4. Established concepts of civil law.
5. Property belonging to another person.
6. Debson v General Accident Fire and Life Assurance Corpn plc [1989] 3 All ER 927 at 937, CA, per Bingham LJ.
۷. اصل ۴۶ قانون اساسی بیان می‌دارد: «هر کس مالک حاصل کسب و کار مشروع خویش است...». طبق اصل ۴۷ قانون اساسی نیز: «مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد محترم است، شرایط آن را قانون معین می‌کند». همچنین در این زمینه می‌توان به ماده ۱۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱ پروتکل اول کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اشاره کرد.

از همین رو، در کشورهای مختلف، عناوین مجرمانه متعددی (مثل کلاهبرداری، سرقت، خیانت در امانت و غیره) به منظور حمایت از این حقوق و منافع مالی پیش‌بینی شده است (Simester & Sullivan, 2005: 173). بنابراین به رغم استقلالی که حقوق کیفری از آن برخوردار است، حقوق مدنی با تعریف و تبیین حقوق و منافی که اشخاص از آن‌ها برخوردارند، قلمرو و چارچوبی را که حقوق جزا در آن فعالیت می‌کند، مشخص می‌سازد (See: Smith, 1972: 197; Williams, 1977: 127, 205, 327; Smith, 1994: 3-4). به طوری که هر گونه تغییر در قوانین مدنی می‌تواند دامنه شمول حقوق کیفری را نیز تحت تأثیر خود قرار دهد (Smith & Hogan, 2005: 891).

بدین ترتیب با توجه به چنین ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی که جرایم علیه اموال با مفاهیم حقوق مدنی دارند، بحث و بررسی راجع به این جرایم از اهمیت و حساسیت خاصی برخوردار است و نیازمند ظرافت و دقت نظر ویژه، بیش از آنچه در سایر جرایم لازم است، می‌باشد (میرمحمدصادقی، جرایم علیه اموال و مالکیت، ۱۳۹۲: ۲۳).

نظر به جهات فوق، هدف مقاله حاضر، بررسی ارتباط حقوق جزا به ویژه جرایم مالی یا جرایم علیه اموال^۱ با مفاهیم تثبیت‌شده حقوق مدنی است. به این منظور، ابتدا مهم‌ترین نظریات موجود پیرامون نقش مفاهیم حقوق مدنی در تبیین جرایم مالی را تحلیل و ارزیابی می‌کنیم و سپس به بررسی مهم‌ترین مصادیق و نمونه‌های ارتباط جرایم مالی با مفاهیم حقوق مدنی می‌پردازیم.

۱. مهم‌ترین نظریات درباره نقش مفاهیم حقوق مدنی در تبیین جرایم مالی از آنجا که در نظام حقوقی ایران به مسئله به کارگیری مفاهیم حقوق مدنی در تبیین

۱. ذکر نکته‌ای در مورد اصطلاح به کار برده شده برای این جرایم ضروری به نظر می‌رسد و آن اینکه به استثنای جرم تخریب که می‌توان آن را از مصادیق جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی دانست نه جرایم علیه اموال، در سایر جرایم علیه اموال، صدمه و ضرری به خود مال زده نمی‌شود، بلکه صدمه به حقوق مالکانه اشخاص وارد می‌آید و به همین دلیل، برخی اصطلاح «جرایم مالی» را اصطلاح بهتری نسبت به اصطلاح «جرایم علیه اموال» می‌دانند (میرمحمدصادقی، جرایم علیه اموال و مالکیت، ۱۳۹۲: ۲۵). با این همه، در مقاله حاضر، تمامی این اصطلاحات از جمله جرایم علیه اموال و مالکیت، جرایم مالی و جرایم علیه حقوق مالی، به صورت مترادف به کار رفته‌اند.

مسائل جزایی توجه چندانی نشده است، رویه قضایی و نظریات کامل و جامعی پیرامون این مهم در ادبیات حقوقی ایران ملاحظه نمی‌شود. از همین رو، در این بخش به بیان و تحلیل نظریه‌های مهم و رایج درباره چگونگی نقش مفاهیم حقوق مدنی در تعیین مسائل جزایی در حقوق انگلستان خواهیم پرداخت.

به طور کلی، درباره این مسئله که آیا مفاهیم تثبیت‌شده حقوق مدنی می‌توانند در تبیین مسائل جزایی به ویژه جرایم مالی، نقش داشته باشند یا خیر، سه نظر عمده مطرح است: بنا بر نظر نخست، قضات در تبیین جرایم علیه اموال مثل سرقت، ناگزیرند که از این مفاهیم، همان‌گونه که در حقوق مدنی شناخته شده‌اند، استفاده کنند. نظر دوم حاکی از این مضمون است که قضات با ابداع تعاریف و تفاسیر جدیدی از مفاهیم شناخته‌شده حقوق مدنی، آن‌ها را جهت استفاده در جرایم مالی به کار می‌گیرند. مطابق نظر سوم، قضات و هیئت منصفه نه بر اساس مفاهیم تثبیت‌شده حقوق مدنی آن‌چنان که در مقررات مربوطه مطرح است و نه مطابق ابداعات و تفاسیر جدید خود از این مفاهیم، بلکه بنا بر «ادراک متعارف و مستقل» از مفاهیم مزبور، به این پرسش پاسخ می‌دهند و حدود جرایم مالی را مشخص می‌سازند. ذکر این نکته نیز ضروری است که بیشتر این نظریات، برخاسته از پرونده‌های متنوع و متعددی است که در کشور انگلستان راجع به جرایم علیه اموال و مالکیت مطرح شده است.

۱-۱. نظریه تأثیر مفاهیم حقوق مدنی، همان‌گونه که در حقوق مدنی

شکل گرفته‌اند، در تبیین جرایم مالی

برای تحقق یک جرم مالی باید شخصی غیر از مرتکب، از یک نوع منفعتی که قانوناً به رسمیت شناخته شده، در مال موضوع جرم برخوردار باشد؛ برای مثال، برای تحقق جرم سرقت، قطعاً باید مال مورد ربایش، متعلق به شخصی غیر از خود سارق باشد و یا طبق حقوق برخی از کشورها مثل انگلستان، شخص دیگر نوعی منفعت قانونی در مال مسروقه داشته باشد. بنابراین اگر شخص دیگری چنین منفعتی در مال مورد نظر نداشته باشد، جرمی به وقوع نپیوسته است.

از نظر طرفداران این دیدگاه، تعیین و تشخیص این مسئله از طریق ارجاع آن به

مفاهیم حقوق مدنی امکان‌پذیر می‌باشد. به عبارت دیگر این مفاهیم شناخته‌شده در حقوق مدنی است که نشان می‌دهد آیا مال مورد نظر متعلق به غیر می‌باشد یا خیر؟ (Treitel, 1981: 81). لرد هابوس^۱ از جمله طرفداران این نظریه در حقوق انگلستان می‌باشد که در یک رأی مخالف قوی در پرونده هینکس^۲ در سال ۲۰۰۰، تمام برخوردهای مبتنی بر نادیده گرفتن مفاهیم حقوق مدنی را ساده‌انگارانه و خطا دانست و آن‌ها را رد کرد (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۱: ۸۵). در پرونده واکر در سال ۱۹۸۴ نیز دادگاه استیناف، اجتناب‌ناپذیر بودن مراجعه به حقوق مدنی را مورد تأکید و تأیید قرار داد. در پرونده مذکور برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا مال موضوع آن پرونده متعلق به غیر بوده است یا خیر، قاضی محکمه مجبور شد که قانون فروش کالا^۳ مصوب ۱۹۷۹ را که واجد عناوین حقوق مدنی می‌باشد برای هیئت منصفه تشریح و به آن استناد نماید (همان: ۸۵).

در واقع طرفداران این نظریه معتقدند که مقررات مربوط به سرقت و سایر جرایم علیه اموال، عموماً برای تنظیم منافع مالی وضع گردیده‌اند. اینکه منافع را در حقوق مدنی به شیوه‌ای خاص تعریف کنیم و سپس آن تعریف را در حقوق کیفری نادیده بگیریم (چیزی که در پرونده هینکس اتفاق افتاد)، از آن رو که یکی از اهداف حقوق جزا محافظت و تأیید منافع مالی اخیرالذکر است که در حوزه‌های دیگر (مثل حقوق مدنی، حقوق اداری و...) تعریف می‌شود، در واقع اقدامی نابهنجار و دور از موازین انصاف خواهد بود (همان).

۲-۱. نظریه نادیده گرفتن مفاهیم حقوق مدنی در تبیین جرایم مالی

از نظر طرفداران دیدگاه فوق، یکی از مسائل مهم و اساسی در قلمرو حقوق کیفری، بحث مسئولیت کیفری می‌باشد. ضرورت و اهمیت حفظ حقوق و آزادی‌های فردی اقتضا دارد که لازمه تحمیل مسئولیت کیفری و مجازات متکی بر موضوعات اساسی (مثل قابلیت سرزنش^۴ و ایجاد ضرر و صدمه^۵) باشد نه مبتنی بر مسائل پیچیده، دقیق و

1. Lord Hobhouse.
2. R. v. Hinks, [2000] 4 All ER 833.
3. Sale of Goods Act.
4. Blame.
5. Harm.

بعضاً مورد اختلاف و قابل تغییر حقوق مدنی راجع به انتقال مالکیت، حقوق قراردادها و... (همو، ۱۳۹۰: ۸۵-۸۱).

از جمله طرفداران نظریه مورد بحث، سر راسکیل^۱ می‌باشد که در یکی از تصمیمات مهم و بحث‌برانگیز مجلس اعیان درباره جرم سرقت در پرونده موریس^۲ در سال ۱۹۸۴، تکیه کردن افراطی بر مفاهیم تخصصی حقوق مدنی را تقبیح نمود (همو، ۱۳۹۱: ۸۵). مطابق این نظریه، قاضی دادگاه کیفری در تبیین جرایم مالی، نیاز به استناد و ارجاع به سایر حوزه‌های حقوق مدنی و بحث قراردادها و مالکیت ندارد، بلکه می‌تواند به وسیله هیئت منصفه و بر اساس یک درک متعارف به مسئله پاسخ دهد.^۳ در واقع در این زمینه، اعضای هیئت منصفه با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال پیرامون پرونده پیش رو و با لحاظ تجمیع حقوق و منافع که بزه‌دیده در مال مورد نظر داشته، تعیین می‌نمایند که آیا متهم مرتکب جرم یا جرایمی شده است یا خیر. به عبارت دیگر، آیا مرتکب حسب اوضاع و احوال، قابلیت سرزنش و تحمل مجازات را دارد یا خیر؟

مجلس اعیان^۴ در پرونده گومز^۵ در سال ۱۹۹۳، این نظریه را تأیید کرد. در این پرونده، متهم که دستیار مدیر فروشگاه‌های بود، به دروغ به مدیر گفته بود که دو چک ارائه شده از سوی یک فرد کلاهبردار معتبرند و در نتیجه معادل ۱۶ هزار پوند کالا به آن شخص شیاد داده شده بود. به رغم رضایت مالک نسبت به اخذ اجناس از سوی شخص شیاد، این کار تصاحب و از آن خود کردن محسوب شد. بنابراین ضرورت نداشت که متهم به شکل عینی کار غلطی انجام دهد و در واقع نیازی به ارتکاب عملی که مداخله سوء و ناروا در حقوق مالک باشد، وجود ندارد (همان: ۸۰).

اگرچه نقطه مثبت دیدگاه مذکور این است که قضات دادگاه‌های کیفری را از

1. Lord Roskill.

2. Morris [1984] AC 320, [1983] 3 All ER 288 at 294, HL.

3. See: Baxter [1971] 2 All ER 359 at 363, CA; Morris [1984] AC 320, [1983] 3 All ER 288 at 294, HL.

4. House of Lords.

5. DPP v. Gomez [1993] AC 442, HL.

مراجعه مکرر به مفاهیم و نهادهای سایر حوزه‌های حقوق مثل حقوق مدنی که شاید قضات کیفری هیچ‌گونه تخصص و پیشینه مطالعاتی در آن نداشته باشند، رها می‌سازد، باید به این نکته نیز توجه شود که بی‌شک یکی از مهم‌ترین اهداف دسته‌بندی رشته‌های مختلف در حقوق، ایجاد همبستگی و رابطه متقابل بین این شاخه‌ها (اعم از حقوق جزا، حقوق مدنی، حقوق اداری و...) است تا زمینه اجرای عدالت به بهترین شکل ممکن فراهم شود. بدین سان اگر هدف از تنظیم مقررات کیفری راجع به جرایم علیه اموال، حمایت از منافع مالی است، بدون تردید با توجه به اینکه این منافع بر اساس مفاهیم شناخته‌شده حقوق مدنی به وجود می‌آیند، حقوق جزا نمی‌تواند به طور کلی نسبت به این مفاهیم بی‌توجه باشد. بنابراین همان طور که برخی از نویسندگان گفته‌اند، «جدایی کامل بین حقوق جزا و حقوق مدنی نه ممکن است و نه مطلوب» (Smith, 1972: 197).

۳-۱. نظریه ابداع تعاریف جدید از مفاهیم حقوق مدنی در تبیین جرایم

مالی

مدافعان این نظریه، دو رویکرد قبل را با هم جمع و میان آن‌ها تعادل ایجاد کرده‌اند. به همین دلیل، غیر منطقی نیست که بتوان آن را نظریه بینابین نامید. طبق این نظریه، قضات کیفری در تبیین مسائل جزایی به ویژه جرایم علیه اموال، از یک سو ملزم نیستند که به مفاهیم موجود در حقوق مدنی همان گونه که توسط مقنن مدنی تعیین شده است، رجوع کنند و از سوی دیگر برای استفاده از مفاهیم حقوق مدنی در صورت ضرورت و نیاز، هیچ مانعی را فراروی خود نمی‌بینند. شایان ذکر است که به اعتقاد طرفداران این نظریه، در صورتی که قاضی کیفری ارجاع به حقوق مدنی و استفاده از مفاهیم آن را برای پرونده پیش رو لازم دانست، در صورتی می‌تواند مفاهیم مزبور را در پرونده مطروحه به کار نبرد که آن‌ها را متناسب با اصول کلی حقوق جزا و اوضاع احوال حاکم بر پرونده کیفری مورد نظر، تجزیه و تحلیل نماید و مفاهیم نو و بدیعی از آن‌ها بسازد.

در این صورت، حقوق مدنی و مفاهیم و نهادهای موجود در آن می‌تواند قاضی کیفری را در جهت نیل به اهداف عدالت کیفری یاری نماید که مهم‌ترین آن‌ها،

حفاظت از حقوق و آزادی‌های افراد و اجرای عدالت می‌باشد؛ نه اینکه قاضی کیفری را به استفاده بی‌چون و چرا از مفاهیم بعضاً پیچیده و محدودکننده حقوق مدنی مقید نماییم.

ایراد وارد به این دیدگاه آن است که اگر پرونده‌ای با استفاده از مفاهیم شناخته‌شده حقوق مدنی به همان طریق که در حقوق مدنی به کار گرفته می‌شود، قاضی کیفری را در جهت اجرای عدالت، بهتر یاری نماید، آیا همچنان ابداع مفاهیم تازه و تبدیل مفاهیم حقوق مدنی به مفاهیم مورد نظر شخص قاضی ضرورت دارد؟ برخی از طرفداران این نظریه در مقام پاسخ بیان داشته‌اند که در صورت مطرح شدن چنین مواردی، دیگر قاضی کیفری الزامی به تغییر این مفاهیم ندارد و می‌تواند آن‌ها را به همان طریق که در حقوق مدنی وجود دارند، به کار برد (Simester & Sullivan, 2005: 176).

به اعتقاد لرد ستین در پرونده هینکس در سال ۲۰۰۰، در صورت وجود مغایرت میان مفاهیم حقوق مدنی و حقوق جزا، می‌توان گفت که این امر ناشی از نقص حقوق مدنی است (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۱: ۸۲). لیکن نظریه استفاده از مفاهیم حقوق مدنی، دیدگاه لرد ستین را کاملاً غیر قابل قبول می‌داند؛ زیرا معتقد است که هدف حقوق جزا در جرایم علیه اموال مثل سرقت، حکایت از منافع مالی است؛ این منافع بر اساس آموزه‌های حقوق مدنی به وجود می‌آیند و حقوق جزا باید از آموزه‌های حقوق مدنی تبعیت نماید؛ چرا که وقتی هیچ خطا و تقصیری از نظر حقوق مدنی رخ نداده است، قاضی کیفری نمی‌تواند با ابداع مفاهیم تازه، حکم به مسئولیت کیفری دهد. به علاوه، اعطای اختیار به مجریان عدالت کیفری برای تجزیه و تحلیل مفاهیم و معیارهای تثبیت‌شده حقوق مدنی، بیم اعمال نظرات سلیقه‌ای و متفاوت توسط قضات را ایجاد می‌کند.

بدین ترتیب با نگاهی به سه دیدگاه فوق می‌توان به این نتیجه رسید که نظریه نخست، یعنی استفاده از مفاهیم تثبیت‌شده حقوق مدنی، همان گونه که در حقوق مدنی شکل گرفته‌اند، نسبت به دو نظریه دیگر از قوت بیشتری برخوردار است و با اصول کلی حقوقی سازگارتر می‌باشد؛ زیرا از یک سو بر خلاف نظریه دوم، با ملزم ساختن مجریان عدالت کیفری به استفاده از مفاهیم و نهادهای شناخته‌شده سایر

حوزه‌های حقوق مثل حقوق مدنی، شرایط مناسب‌تری را برای تنظیم روابط اجتماعی افراد جامعه و اجرای عدالت فراهم می‌کند و از سوی دیگر بر خلاف نظریهٔ سوم، با تعیین مفاهیم و معیارهای مشخص و تثبیت‌شده و نیز ممنوع کردن قضات از دخل و تصرف در این مفاهیم، شرایط اعمال سلیقه توسط آن‌ها را محدود می‌سازد.

۲. مهم‌ترین مصادیق ارتباط جرایم مالی با مفاهیم حقوق مدنی

پس از تحلیل و ارزیابی دیدگاه‌های سه‌گانه در ارتباط با چگونگی به کارگیری مفاهیم شناخته‌شدهٔ حقوق مدنی در تبیین مسائل جزایی، مباحث مربوط به این بخش را به مهم‌ترین مصادیق و ابعاد ارتباط جرایم مالی با مفاهیم تثبیت‌شدهٔ حقوق مدنی اختصاص می‌دهیم.

۱-۲. مفهوم مال در جرایم مالی

یکی از مهم‌ترین مفاهیم مشترک میان حقوق جزا و حقوق مدنی، مفهوم «مال» است. غالب نویسندگان حقوق کیفری، جرایمی مثل سرقت، کلاهبرداری و خیانت در امانت را از مصادیق بارز جرایم علیه اموال می‌دانند و در ارائهٔ تعریفی از این جرایم صراحتاً به واژهٔ «مال» اشاره می‌کنند. از طرف دیگر، مادهٔ ۲۶۷ «قانون مجازات اسلامی» مصوب ۱۳۹۲، جرم سرقت را ربودن «مال» متعلق به دیگری تعریف می‌کند. همچنین بند الف مادهٔ ۲۶۸ «قانون مجازات اسلامی» مصوب ۱۳۹۲، یکی از شرایط حد سرقت را این دانسته که «شیء مسروق شرعاً مالیت داشته باشد». لذا با شناسایی مفهوم «مال» از دیدگاه حقوق مدنی می‌توان گسترهٔ شمول جرایم علیه اموال را مشخص نمود. از منظر حقوق مدنی با تکیه بر فقه اسلامی، آنچه که واجد مالیت باشد و قابلیت دادوستد داشته باشد، مال تلقی می‌گردد؛ همچنان که در سایر نظام‌های حقوقی نیز همین معیار پذیرفته شده است (Bell & Parchomovsky, 2005: 67).

بدیهی است برای اینکه بتوانیم در مورد مالیت داشتن یا نداشتن یک شیء اظهار نظر نماییم، باید به مفاهیم حقوق مدنی راجع به مفهوم مال مراجعه کنیم؛ برای مثال، برای دانستن اینکه آیا ربودن یک عکس خانوادگی یا نامه‌های قدیمی و خاطره‌انگیز یک زن

و شوهر که فقط برای صاحبان آنها ارزشمند است، بی‌آنکه برای سایر اشخاص ارزش اقتصادی داشته باشد، سرقت محسوب می‌شود یا نه، باید به مفهوم «نسبی بودن مال» در حقوق مدنی مراجعه کنیم. بر اساس این مفهوم، برای اینکه یک شیء مالیت داشته باشد و در نتیجه، مال محسوب شود نیازی نیست که برای تمامی اشخاص ارزشمند باشد، بلکه همین اندازه که برای یک نفر ارزشمند باشد و وی حاضر باشد که در قبال آن پول بدهد، مالیت خواهد داشت. بنابراین ربودن این قبیل اشیاء سرقت محسوب می‌شود.

همچنین گفتنی است از آنجا که تحقق جرم سرقت مستلزم ربودن است و ربودن اموال غیر منقول نیز ممکن نیست، لذا جرم سرقت نسبت به اموال غیر منقول قابل تحقق نیست. بدین ترتیب در اینجا نیز برای تمیز بین اموال منقول و غیر منقول باید به حقوق مدنی رجوع کرد. البته ماده ۱۲ قانون مدنی، اموال غیر منقول را به چهار دسته تقسیم کرده است: اموالی که ذاتاً غیر منقول هستند؛ اموالی که به واسطه عمل انسان غیر منقول هستند؛ اموالی که در حکم غیر منقول هستند؛ اموالی که تابع غیر منقول هستند. با این همه، تنها اموال غیر منقول دسته اول (غیر منقول ذاتی)، مشمول جرم سرقت قرار نمی‌گیرند. نتیجه اینکه با نظر به کاربرد واژه «مال» در تعریف انواع و اقسام جرایم مالی، در صورتی که بخواهیم در تحلیل مفهوم آن در حقوق جزا از مفاهیم حقوق مدنی استفاده کنیم، ناگزیریم که اقسام مختلف مال را در آن داخل نماییم و در صورت تجمیع سایر عناصر و شرایط جرم مالی مورد نظر، جرم مزبور را نسبت به هر قسمی از مال، اعم از عین، منفعت، حق و یا حتی اموال غیر مادی محقق بدانیم؛ اما همچنان که پیشتر گذشت، قوانین و رویه قضایی موجود در ایران بر خلاف حقوق انگلستان، تحقق این جرایم را فقط نسبت به عین مال امکان‌پذیر می‌داند.

۲-۲. شرط تعلق مال به غیر در جرایم مالی

یکی از شرایط و اوضاع و احوال لازم برای تحقق جرایم علیه اموال (مثل سرقت، کلاهبرداری و خیانت در امانت و...) تعلق مال به غیر است^۱ و لازمه تعیین تحقق یا

۱. لازم به ذکر است که عنصر مادی جرایم متشکل از سه جزء رفتار فیزیکی، شرایط و اوضاع و احوال و نتیجه حاصله می‌باشد. تعلق مال به غیر، یکی از شرایط و اوضاع و احوال جرایم علیه اموال محسوب می‌گردد (در این باره ر. ک: میرمحمدصادقی، *جرایم علیه اموال و مالکیت*، ۱۳۹۲: ۵۸-۹۰).

عدم تحقق چنین شرطی، مراجعه به مفاهیم و کلیات مربوط به حقوق مدنی به ویژه حقوق قراردادها و حقوق مالکیت است (Smith & Hogan, 2005: 1991).

در واقع، در هر سه جرم سرقت، کلاهبرداری و خیانت در امانت، تعلق مال موضوع جرم به دیگری شرط تحقق جرم است. در حقوق ما بر خلاف حقوق انگلستان، منظور از تعلق مال به غیر، تعلق «عین» آن به دیگری (اعم از شخص حقیقی یا شخص حقوقی) است و «با توجه به رویه قضایی ایران، تعمیم مال به منافع و خدمات ممکن نیست» (حبیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۴۹). در حالی که در حقوق انگلستان به لحاظ قوانین راجع به سرقت،^۱ مال متعلق به کسی محسوب می‌شود که از هر نوع منفعت یا حق مالکانه‌ای بر آن برخوردار باشد (Pary, 1989: 196). بنابراین ربودن عین مرهونه یا مال مورد اجاره توسط راهن یا موجر، طبق حقوق ایران سرقت محسوب نمی‌گردد، هرچند مرتهن حق امساک داشته و مستأجر مالک منافع باشد یا اگر خریدار قبل از پرداخت ثمن، مبیع را از بایع ربوده و بدین وسیله وی را از حق حبس خود بر مبیع محروم سازد، عمل وی را نمی‌توان سرقت دانست (میرمحمدصادقی، جرایم علیه اموال و مالکیت، ۱۳۹۲: ۲۵۹)؛ زیرا به محض انعقاد عقد بیع، مالکیت مبیع به خریدار منتقل شده و بنابراین وی در واقع مال خود را برده است. بر همین اساس، اگر فردی مال متعلق به خود را که توسط مراجع ذیصلاح توقیف شده است، بریاید، به دلیل عدم وجود شرط «تعلق مال به غیر»،^۲ عملش طبق حقوق ایران سرقت محسوب نمی‌شود (حبیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۵).

۱. طبق بخش (۱) قانون سرقت انگلستان مصوب سال ۱۹۶۸، کسی مقصر به ارتکاب جرم سرقت خواهد بود که با سوءنیت، مال متعلق به غیر را به قصد محروم کردن دائمی وی از آن مال، از آن خود کند (تصاحب نماید). همان طور که ملاحظه می‌شود، رفتار فیزیکی مورد نیاز برای تحقق جرم سرقت در حقوق انگلستان، مفهوم کلی تصاحب می‌باشد. بخش (۱) قانون مذکور نیز تصاحب را به شکل فرض کردن حقوق مالک دیگر برای خود تعریف می‌کند. به عبارت دیگر، عنصر مادی به مفهوم تصاحب باعث می‌شود که در حقوق انگلستان، جرایمی مثل سرقت و خیانت در امانت و... با همدیگر همپوشانی پیدا کنند؛ زیرا در تمامی این جرایم، متهم حقوق مالک دیگر را برای خود فرض می‌کند.
۲. البته قانون‌گذار چنین عملی را بر اساس ماده ۶۶۳ قانون تعزیرات مصوب سال ۱۳۷۵ تحت عنوان جرم مستقل پیش‌بینی کرده است. طبق ماده مذکور، «هر کس عالماً در اشیاء و اموالی که توسط مقامات ذیصلاح توقیف شده است و بدون اجازه دخالت یا تصرفی نماید که منافی با توقیف باشد ولو مداخله‌کننده یا متصرف مالک آن باشد به حبس از ۳ ماه تا ۱ سال محکوم خواهد شد».

از سوی دیگر، «حق حبس» بایع بر مبیع نیز طبق حقوق ایران، مال قابل سرقت تلقی نمی‌شود. اما در حقوق انگلستان - بر خلاف حقوق ایران - چنین حقوق و منافعی می‌تواند موضوع جرایم علیه اموال به ویژه سرقت قرار بگیرند؛ زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد، در حقوق انگلستان منظور از تعلق مال به غیر، تعلق هر گونه منفعت یا حق مالکانه‌ای به غیر است. در واقع هدف مقررات راجع به سرقت در حقوق انگلستان، حمایت از مجموعه‌ای از منافع است که گسترده‌تر از صرف مالکیت می‌باشد و بنابراین بخش ۵ قانون سرقت انگلستان مصوب ۱۹۶۸، شرط تعلق به غیر را به شکلی گسترده و بعضاً ساختگی تعریف می‌کند (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۱: ۸۳). طبق بخش ۵ قانون مذکور، مال متعلق به هر یک از اشخاص مذکور محسوب می‌شود:

- ۱- شخصی که مال را متصرف بوده و یا آن را تحت کنترل دارد (بخش ۵-۱).
- ۲- شخصی که از هر نوع حق یا نفع مالکانه‌ای بر مال برخوردار است (بخش ۵-۱).
- ۳- در مورد اموال امانی (موضوع تراست) کسی که حق اجرای تراست را دارد (بخش ۵-۲).

۴- کسی که مالی را به دیگری می‌دهد و او را قانوناً متعهد می‌سازد که مال یا عواید آن را به شیوه‌ای مشخص مصرف نماید (بخش ۵-۳).

۵- کسی که اشتبهاً مال خود را از دست می‌دهد، در شرایط و اوضاع و احوالی که دریافت‌کننده قانوناً موظف به استرداد آن مال است (بخش ۵-۴).

بنابراین طبق حقوق انگلستان و با توجه به بخش ۵ قانون سرقت این کشور، حقوقی مثل حق اختراع، طلب، حق حبس بایع بر مبیع و نظایر آن، قابل دزدیده شدن می‌باشند و در نتیجه حتی اگر مالک عین مال با ربودن آن، دیگری را از حق یا منفعت مشروعی که نسبت به حال دارد محروم سازد مرتکب سرقت می‌گردد؛^۱ برای مثال، در پرونده‌ای که صاحب یک خودرو قبل از پرداخت صورت‌حساب تعمیرکار و برای فرار از پرداخت آن اتومبیل

۱. لازم به یادآوری است که در این زمینه، رویه قضایی برخی از کشورها مثل فرانسه همسو با موضع اتخاذی در نظام حقوقی ایران است که طبق آن، مطلق مال موضوع جرایمی مثل کلاهبرداری محسوب نشده است، لیکن به دلیل توسعه رفتارهای متقلبانه‌ای که منجر به تحصیل حقوق و منافع خاصی شده، رویه قضایی فرانسه نیز همانند حقوق انگلستان با استفاده از روش تفسیر موسع موفق شده است بسیاری از رفتارهایی را که حقوق و منافع مالی افراد را خدشه‌دار می‌سازد به عنوان کلاهبرداری تعقیب کند (حبیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۴۹).

خود را شبانه و با استفاده از کلید یدکی از تعمیرگاه خارج کرده بود، به دلیل محروم ساختن تعمیرکار از آنچه که «حق حبس تعمیرکار»^۱ نامیده می‌شود، سارق محسوب شد.^۲

به عنوان نتیجه گیری در این قسمت می‌توان گفت که اگرچه طبق حقوق انگلیس، منافع موجود در مال منطقیاً باید به منافع مالی تعریف شده در حقوق مدنی اشاره داشته باشد، لیکن همان گونه که اشاره شد، در برخی پرونده‌ها (مانند پرونده هینکس)، حقوق جزای انگلیس آمادگی آن را دارد که شخصی را که عنوان مالکانه‌ای هم بر مال پیدا می‌کند سارق یا مرتکب دیگر جرایم مالی بداند (همان: ۹۸). البته برای تحقق یک جرم مالی توسط خود مالک، باید شخص دیگری از یک منفعت قانونی در آن مال برخوردار باشد. بنابراین اگر هیچ شخص دیگری چنین منفعتی در مال مورد نظر نداشته باشد،^۳ جرمی واقع نمی‌شود؛ زیرا مالک علی‌الاصول مختار است اموال خود را به هر نحوی که می‌خواهد مورد استفاده یا حتی سوءاستفاده قرار دهد (همان: ۷۷). بر خلاف موضع اتخاذ شده در حقوق انگلستان، طبق حقوق ایران، ارتکاب هیچ یک از جرایم علیه اموال توسط مالک عین مال قابلیت تحقق نخواهد داشت. با این وجود، به نظر می‌رسد تشخیص مالک عین مال برای تعیین جرایم علیه اموال لزوماً باید بر اساس معیارها و مفاهیم موجود در حقوق مدنی صورت پذیرد.

۳-۲. شرط وجود رابطه امانی قراردادی برای تحقق جرم خیانت در امانت

یکی دیگر از نقاط تلاقی حقوق جزا و حقوق مدنی در حوزه جرایم علیه اموال، شرط وجود رابطه امانی بین خائن و صاحب مال برای تحقق جرم خیانت در امانت است. توضیح اینکه یکی از شرایط و اوضاع و احوال تحقق جرم خیانت در امانت این است که مال موضوع جرم توسط مالک یا متصرف قانونی به امین سپرده شده باشد. به این ترتیب، قاضی کیفری برای تعیین تکلیف در مورد اینکه آیا رابطه امانی بین متهم به خیانت در امانت و مالک وجود داشته است و به عبارت دیگر، شرط سپرده شدن مال

1. Repairer lien.

2. Turner (NO. 2) 1971 (2) All ER 441.

۳. تشخیص اینکه آیا شخص دیگری از یک منفعت قانونی در آن مال برخوردار است یا خیر، در بسیاری از موارد بر عهده حقوق مدنی و مفاهیم تثبیت شده آن است.

به امین محقق گشته است یا نه، لازم است که حسب مورد به مفاهیم تثبیت شده در حقوق قراردادها مراجعه نماید. ماده ۶۷۴ «قانون تعزیرات» مصوب ۱۳۷۵ که عنصر قانونی جرم خیانت در امانت را تشکیل می‌دهد، بیان می‌دارد:

هر گاه اموال منقول یا غیر منقول یا نوشته‌هایی از قبیل سفته و چک و قبض و نظایر آن به عنوان اجاره یا امانت یا رهن یا برای وکالت یا هر کار با اجرت یا بی‌اجرت به کسی داده شده و بنا بر این بوده است که اشیای مذکور مسترد شود یا به مصرف معینی برسد و شخصی که آن اشیای نزد او بوده آن‌ها را به ضرر مالکین یا متصرفین آن‌ها استعمال یا تصاحب یا تلف یا مفقود نماید به حبس... محکوم خواهد شد.

بنابراین قضات دادگاه‌های کیفری برای اینکه تعیین کنند که آیا عقودی مثل اجاره، ودیعه، رهن، وکالت و... منعقد شده است تا بر اساس آن حکم به تحقق جرم خیانت دهند، بی‌شک ناگزیر از مراجعه به مواد قانون مدنی راجع به این عقود هستند. همچنین از آنجا که فقط در صورت وجود رابطه امانی قراردادی، جرم خیانت در امانت محقق می‌شود و موارد امانت قهری یا قانونی، یعنی مواردی که مقنن شخصی را نسبت به مالی امین فرض کرده، بدون آنکه عملاً عنصر «دادن یا سپردن به قصد استرداد یا مصرف معین» وجود داشته باشد، جز در موارد مصرح، از شمول مقررات راجع به خیانت در امانت خارج است (همو، جرایم علیه اموال و مالکیت، ۱۳۹۲: ۱۸۳-۱۸۴)، لذا تمیز رابطه امانی قراردادی از رابطه قانونی و قهری، لازم و ضروری می‌باشد و بی‌تردید این امر بر عهده حقوق مدنی است.

۲-۴. انجام معامله صوری به عنوان یکی از مصادیق رفتار فیزیکی جرایم رشاء و ارتشاء^۱

با توجه به مواد قانونی راجع به جرایم رشاء و ارتشاء (یعنی ماده ۳ «قانون تشدید

۱. در مورد جرایم رشاء و ارتشاء ذکر این نکته ضروری است که اگرچه با توجه به اینکه ارزشی که در این جرایم (به ویژه ارتشاء) مورد خدشه قرار می‌گیرد، سلامت نظام اداری است و به همین دلیل بهتر است که این جرایم را یک جرم علیه آسایش عمومی دانست نه یک جرم مالی (میرمحمدصادقی، جرایم علیه اموال و مالکیت، ۱۳۹۲: ۲۵)، لیکن از آنجا که به طور کلی جرایم مالی ناظر بر جرایم مرتبط با مال هستند و در جرایم رشاء و ارتشاء نیز مال وسیله جرم محسوب می‌شود، لذا از این نظر می‌توان آن‌ها را جرایم مالی دانست. از همین رو در مقاله حاضر نیز به جرایم رشاء و ارتشاء به عنوان یکی از مصادیق ارتباط جرایم مالی با مفاهیم حقوق مدنی اشاره شده است.

مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری» مصوب ۱۳۶۷ راجع به جرم ارتشاء، ماده ۵۹۲ «قانون تعزیرات» مصوب ۱۳۷۵ در مورد جرم رشاء، و ماده ۵۹۰ «قانون تعزیرات» مصوب ۱۳۷۵ در تبیین معنای رشوه) معلوم می‌شود که عمل فیزیکی لازم برای تحقق جرم رشاء عبارت است از دادن وجه یا مال یا سند، و عمل فیزیکی لازم برای تحقق جرم ارتشاء عبارت است از قبول کردن وجه یا مال یا سند. همچنین علاوه بر دادن و گرفتن (اخذ) مال یا سند، «انجام معامله صوری» با مبلغ غیر واقعی نیز می‌تواند به عنوان عمل فیزیکی جرایم رشاء و ارتشاء محسوب گردد (همو، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، ۱۳۹۲: ۴۱۶).

با ذکر این مقدمه متوجه می‌شویم که آن قسمت از بحث جرایم رشاء و ارتشاء که مربوط به موضوع مورد مطالعه تحقیق حاضر است، ماده ۵۹۰ «قانون تعزیرات» و بحث انجام معامله صوری به عنوان رفتار فیزیکی جرم رشاء و ارتشاء می‌باشد. در واقع، در پی پاسخ به این سؤال هستیم که در تحلیل و تبیین واژه معامله مذکور در ماده ۵۹۰، آیا ما ناگزیر از مراجعه به مفاهیم تثبیت شده در حقوق مدنی راجع به بحث معامله هستیم یا خیر؟

در قسمت اول ماده مورد بحث، از انتقال مال و در قسمت آخر آن، از خریدن مال سخن به میان آمده است. در واقع معلوم نیست که منظور قانون‌گذار کدام یک از این دو واژه می‌باشد؛ چرا که «انتقال» واژه عام بوده و شامل عقود غیر از عقد بیع (خرید و فروش)، مثل عقد هبه، صلح و... نیز می‌گردد، حال آنکه واژه «خریداری» ظاهراً فقط عقد بیع را در بر می‌گیرد. البته به نظر می‌رسد که درج واژه «خریداری» در قسمت اخیر ماده ۵۹۰ «قانون تعزیرات» از روی مسامحه بوده است و در واقع هم انتقال دادن مال به کارمند دولت و هم انتقال یافتن از او می‌تواند با انعقاد هر عقدی اعم از بیع، هبه، صلح، اجاره و... صورت پذیرد.

سؤالی که در مورد ماده ۵۹۰ «قانون تعزیرات» به ذهن می‌رسد این است که آیا معامله‌ای که طبق ماده مذکور می‌تواند به عنوان عمل فیزیکی جرایم رشاء و ارتشاء تلقی گردد، باید صحیح باشد یا هر گونه معامله‌ای ولو بدون برخورداری از شرایط صحت معامله هم می‌تواند به عنوان رفتار فیزیکی این جرایم، مد نظر قرار گیرد؟ به

عبارت دیگر، آیا «انتقال مالکیت» مذکور در ماده ۵۹۰ باید تمام شرایط صحت معاملات تصریح شده در ماده ۱۹۰ «قانون مدنی» را داشته باشد یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال بین حقوق دانان اختلاف نظر وجود دارد.

از نظر برخی، برای تحقق عمل فیزیکی مذکور در ماده ۵۹۰ «قانون تعزیرات» صرف انعقاد یک معامله مبتنی بر انتقال مالکیت کفایت می‌کند، حتی اگر طرفین معامله، شرایط صحت آن را رعایت نکرده باشند. به نظر آن‌ها، همان گونه که در صورت «خرید و فروش مواد مخدر» با وجود باطل بودن معامله به دلیل مالیت نداشتن مورد معامله و نامشروع بودن جهت معامله، جرم «خرید و فروش مواد مخدر» محقق می‌گردد، در جرایم رشاء و ارتشاء هم در صورت صحیح نبودن معامله باز هم جرم محقق می‌شود.

اشکالی که می‌توان بر این استدلال وارد کرد این است که در جرم خرید و فروش مواد مخدر، منظور قانون‌گذار از خرید و فروش، عقد بیع نیست، بلکه منظورش صرفاً این است که در ظاهر نقل و انتقال مواد مخدر اتفاق بیفتد. به عبارت دیگر، در جرم خرید و فروش مواد مخدر، امر به مواد مخدر و کنترل آن برمی‌گردد،^۱ در حالی که در جرایم رشاء و ارتشاء، مرتشی باید عملاً منتفع گردد و این انتفاع در صورتی انجام می‌پذیرد که معامله از شرایط صحت برخوردار باشد.

بر مبنای نظر دیگر می‌توان گفت که «تحقق جرم منوط به آن است که عملاً انتقال مالکیت صورت بگیرد. در غیر این صورت، اگر معامله انجام شده، به دلیل وجود یکی از موانع صحت معاملات در آن مثلاً موجود نبودن مبیع در بیع عین معین یا وجود شرط خلاف مقتضای عقد در آن یا مالک نبودن انتقال‌دهنده و یا هر دلیل دیگری، باطل و کأن لم یکن محسوب گردد» (همان: ۴۱۹-۴۱۸)، نمی‌توان حکم به تحقق جرم تام رشاء و ارتشاء داد.

نظر اخیر با مفاد ماده ۵۹۰ «قانون تعزیرات» سازگارتر است؛ چرا که در این ماده از واژه «انتقال» استفاده شده است و در صورتی این انتقال صورت می‌پذیرد که معامله

۱. در این زمینه در ادامه توضیحات بیشتری ارائه خواهیم کرد.

صحیح باشد. بنابراین بعید به نظر می‌رسد که اگر این انتقال عملاً صورت نگیرد بتوان حکم به تحقق جرایم رشاء و ارتشاء داد.

لازم به ذکر است که در این گونه موارد که معامله صحیح نیست و یک یا چند شرط از شرایط صحت را ندارد، می‌توان حکم به شروع جرایم رشاء و ارتشاء داد؛ زیرا اگرچه در چنین حالتی خرید و فروش یا انتقال دادن و انتقال یافتن به عنوان عمل فیزیکی لازم برای تحقق عنصر مادی جرم تام واقع نشده است، شرایط تحقق شروع به جرم مذکور در ماده ۱۲۲ «قانون مجازات اسلامی» مصوب ۱۳۹۲ وجود دارد.

بدین ترتیب معلوم می‌شود که هرچند در دادن مال یا وجه برای «تحقق جرم رشاء یا ارتشاء، مالکیت راشی نسبت به مالی که به عنوان رشوه می‌دهد شرط نیست و اگر راشی مال مسروقه را هم به عنوان رشوه بدهد از مصادیق رشاء می‌باشد»،^۱ لیکن در صورت انجام «معامله» (یعنی شق دوم عمل فیزیکی لازم برای تحقق عنصر مادی جرم) حتماً باید معامله صحیح باشد، به گونه‌ای که انتقال مالکیت صورت گیرد، وگرنه جرایم تام رشاء و ارتشاء واقع نخواهند شد (همان: ۴۱۹).

حالت پیچیده‌تر زمانی است که معامله انجام شده به دلایلی مانند عدم مالکیت انتقال‌دهنده یا تحت اکراه قرار داشتن مالک (شخص ثالث)، غیر نافذ باشد نه باطل. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که در صورت تنفیذ بعدی مالک، آیا می‌توان حکم به تحقق جرایم رشاء و ارتشاء داد؟ و در فرض تحقق، از چه زمانی می‌توان این جرایم را محقق دانست؛ از زمان تنفیذ یا از زمان انعقاد معامله؟ به نظر می‌رسد با توجه به اینکه به موجب قانون ایران، رضای مالک کاشف می‌باشد نه ناقل، و باعث صحیح شدن معامله از همان زمان انعقاد می‌گردد،^۲ در این مورد نیز باید در صورت تنفیذ بعدی معامله از سوی مالک، جرایم رشاء و ارتشاء را از همان زمان انجام معامله محقق دانست (همان). بدیهی است که در چنین حالتی نمی‌توان تنفیذ بعدی از سوی مالک را از مصادیق معاونت در جرم دانست و در نتیجه مالک را به جرم معاونت در جرایم رشاء و ارتشاء محکوم نمود؛ چرا که یکی از شرایط تحقق معاونت، طبق تبصره ماده ۱۲۶ «قانون

۱. نظریه مشورتی شماره ۷/۱۵۶۴، مورخ ۱۳۷۳/۴/۱۸ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۲. ماده ۲۰۹ قانون مدنی: «امضای معامله بعد از رفع اکراه، موجب نفوذ معامله است».

مجازات اسلامی» مصوب ۱۳۹۲، تقدم یا اقتران زمانی بین رفتار معاون و مرتکب جرم می‌باشد، حال آنکه در فرض مورد بحث، عمل و تنفیذ مالک بعد از ارتکاب جرم و مؤخر بر آن است. افزون بر اینکه مالک در این حالت صرفاً حق قانونی و شرعی خود را اعمال کرده است و بنابراین نمی‌توان وی را به ارتکاب جرمی محکوم کرد.

طبق حقوق انگلستان نیز یکی از مصادیق رفتار فیزیکی این جرایم می‌تواند انعقاد معامله با بهای غیر واقعی باشد که طبق رویه قضایی کشور مذکور، قضاوت برای تبیین مفهوم معامله، به مفاهیم تثبیت شده حقوق مدنی مراجعه می‌کنند (Smith, 1994: 801). ذکر این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که اگرچه طبق حقوق ایران، جرم ارتشاء فقط توسط کارمند دولت قابل تحقق است و در واقع یکی از شروط تحقق جرایم رشاء و ارتشاء، کارمند دولت بودن مرتشی است، اما طبق موضع قدیم حقوق انگلستان، هرچند این جرم تنها در مورد مشاغل دولتی و عمومی پیش‌بینی شده بود، اخذ و اعطای حق‌العمل‌های مخفی از سوی عاملان یا سایر کسانی که از سوی اشخاص خصوصی وظایفی را بر عهده داشته‌اند، در حقوق مدنی به جای حقوق جزا مورد بحث واقع می‌شد؛^۱ مثلاً قراردادی که یک عامل تحت تأثیر بالفعل یا بالقوه رشوه منعقد می‌کرد، باطل محسوب می‌گشت (Goff & Jones, 1993: 65). جالب اینکه حتی امروز نیز در حقوق انگلستان، این جرم علاوه بر حقوق جزا با حقوق مدنی نیز ارتباط متقابل دارد؛ یعنی اینکه اگر از نظر حقوق مدنی، مالی که فرد دریافت کرده است متعلق به او محسوب شود نمی‌توان آن را رشوه دانست، هرچند گیرنده در کمال سوءنیت عمل کرده باشد. بنابراین اگر مثلاً کسی انعام قابل توجهی دریافت کند، این انعام را با توجه به اینکه به او تعلق دارد و نه به کارفرما،^۲ نمی‌توان رشوه محسوب کرد. البته این موضوع در عمل مشکل‌چندانی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا معمولاً حقوق مدنی در این زمینه از حقوق جزا سختگیرتر است (Smith, 1994: 791).

۱. برای مثال در دعوی Mayor of Salford v. Iever 1 Q. B. 168 (1891) مقرر گشت که اصل می‌تواند مبلغ رشوه را از عامل دریافت داشته و به علاوه هم از او و هم از کسی که به او رشوه داده است خسارت بگیرد.

2. Hovenden & Sons v. Mill Hoff (1900) 83 LT 41.

۲-۵. جرایم واجد تناقض از منظر حقوق مدنی

گاه در حقوق جزا با جرایمی روبه‌رو می‌شویم که از دیدگاه حقوق مدنی واجد تناقض هستند؛ مانند «انتقال مال غیر»^۱ یا «خرید و فروش مواد مخدر یا مسکرات و سایر اشیای نامشروع»^۲ که هر یک جرمی را تشکیل می‌دهند. حال آنکه به علت عدم تعلق مال به انتقال‌دهنده در جرم «انتقال مال غیر»، و نامشروع بودن و غیر قانونی بودن مواد مخدر و مسکرات در جرم «خرید و فروش مواد مخدر یا مسکرات»، اساساً عقد بیع واقع نمی‌شود؛ زیرا چنین انتقالی یا هر معامله دیگری فاقد یکی از شرایط صحت خود است. در توجیه عناوین مذکور می‌توان گفت که منظور از «خرید و فروش» در این موارد، «اقدام به خرید و فروش» است و رفتار فیزیکی این دسته جرایم را اساساً «اقدام به خرید و فروش» تشکیل می‌دهد و نه «خرید و فروش»؛ زیرا خرید یا فروش، یک عمل حقوقی هستند و به جهت فقدان شرط صحت، اساساً قابلیت پدید آمدن در عالم حقوق را ندارند.^۳ به دیگر سخن، منظور قانون‌گذار از خرید و فروش در جرایم مذکور، عقد بیع نیست، بلکه منظور صرفاً این است که در ظاهر نقل و انتقال واقع شود.

در همین زمینه می‌توان به یک جرم دیگر و ارتباط آن با مفاهیم حقوق مدنی اشاره کرد و آن جرم «مداخله در اموال مسروق» است. توضیح اینکه طبق ماده ۶۶۲ «قانون تعزیرات» مصوب ۱۳۷۵، «هر کس با علم و اطلاع یا با وجود قرائن اطمینان‌آور به اینکه مال در نتیجه ارتکاب سرقت به دست آمده است آن را به نحوی از انحاء تحصیل یا مخفی یا قبول نماید یا مورد معامله قرار دهد»، به مجازات مقرر در این ماده محکوم

۱. جرم انتقال مال غیر یکی از مصادیق صور خاص جرم کلاهبرداری محسوب می‌شود. طبق ماده ۱ «قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر» مصوب سال ۱۳۰۸، «کسی که مال غیر را با علم به اینکه مال غیر است به نحوی از انحاء عیناً یا منفعتاً بدون مجوز قانونی به دیگری منتقل کند کلاهبردار محسوب... می‌شود».

۲. برای نمونه ر.ک: مواد ۷۰۲ و ۷۱۲ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۷۵؛ قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۸۹.

۳. به مانند دکان‌داری که او را فروشنده می‌خوانند از آن جهت که در دکان خود آماده فروختن است حال آنکه ممکن است تا به حال هیچ عقد بیعی را منعقد نکرده باشد. (محقق داماد، ۱۳۹۱: ۲۱۸).

می‌شود. همان طور که ملاحظه می‌شود، یکی از مصادیق رفتار فیزیکی جرم فوق، «مورد معامله قرار دادن مال مسروق» است. اکنون جای این سؤال است که آیا بطلان معامله انجام شده بین طرفین از لحاظ موازین حقوق مدنی، موجب عدم شمول ماده ۶۶۲ «قانون تعزیرات» مصوب ۱۳۷۵ می‌گردد یا خیر؟ آیا اصلاً امکان تحقق جرم «معامله اموال مسروق» به علت عدم تعلق مال به انتقال دهنده وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت همان طور که در مورد جرایمی مانند «انتقال مال غیر» یا «خرید و فروش مواد مخدر» بیان شد، در جرم معامله اموال مسروق نیز منظور قانون گذار از معامله، عقد بیع یا سایر عقود مصرح در قانون مدنی نیست، بلکه منظور صرفاً این است که در ظاهر، معامله یا نقل و انتقال مال مسروق واقع شود و همین مقدار رفتار فیزیکی برای تحقق جرم مذکور کافی است.

بدین ترتیب، حتی اثبات عدم نفوذ معامله به دلیل عدم مالکیت انتقال دهنده یا بطلان معامله به هر دلیلی مثل عدم آگاهی طرفین معامله نسبت به ماهیت اموال، مانع تحقق جرم معامله اموال مسروق نمی‌شود. البته برای تحقق این جرم، مرتکب باید از سرقتی بودن اموال آگاه بوده یا حداقل ظن قوی در این باره داشته باشد (میرمحمدصادقی، جرایم علیه اموال و مالکیت، ۱۳۹۲: ۳۸۰)؛ برای نمونه، در پرونده انگلیسی «دولت علیه مکالموم»^۱ در سال ۱۹۷۱، هرچند متهم از محتوای چمدان‌های مسروقه اطلاع نداشت، به دلیل آگاهی وی نسبت به مسروقه بودن آن‌ها، به جرم مداخله در تفنگ‌های مسروقه موجود در این چمدان‌ها محکوم شد (برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: همو، ۱۳۷۶: ۱۳۱-۱۳۲). این در حالی است که عدم آگاهی طرفین معامله نسبت به ماهیت مال مورد معامله طبق موازین حقوق مدنی موجب بطلان معامله می‌گردد؛ زیرا به موجب بند ۳ ماده ۱۹۰ قانون مدنی، یکی از شرایط صحت هر معامله‌ای، معین بودن موضوع مورد معامله برای هر یک از طرفین است. لازم به ذکر است که در این مورد، موضع حقوق ایران و انگلستان مشابه است.

بنابراین همان طور که ملاحظه می‌شود، در تبیین تمامی جرایم فوق (مثل انتقال مال

1. R. v. McCallum (1973).

غیر، خرید و فروش مواد مخدر، مسکرات و سایر اشیای نامشروع و مداخله در اموال مسروق)، حقوق جزا از مفاهیم حقوق مدنی همان گونه که در حقوق مدنی شکل گرفته‌اند، تأثیر نمی‌پذیرد. بدین ترتیب همان طور که گفتیم، اگرچه اصل بر این است که هر گاه مسائل جزایی از جمله جرایم علیه اموال، مرتبط با مفاهیم حقوق مدنی باشند، حقوق جزا باید برای تبیین آن‌ها به مفاهیم حقوق مدنی همان طور که در حقوق مدنی شکل گرفته‌اند، مراجعه نماید (نظریه اول)، لیکن در برخی موارد مانند مصادیق فوق، حقوق جزا، مفاهیم حقوق مدنی را نادیده می‌گیرد یا تعاریف جدیدی از مفاهیم مذکور ارائه می‌نماید. از این رو می‌توان گفت که در این موارد، از میان سه نظریه‌ای که در بخش اول نوشتار حاضر بررسی شد، حقوق جزا نظریه‌های دوم و سوم را اتخاذ می‌نماید.

ذکر این نکته نیز در مورد جرم انتقال مال غیر، ضروری است که یکی دیگر از ابعاد ارتباط جرم مذکور با مفاهیم حقوق مدنی، تفاوت آن با معامله فضولی (موضوع فصل پنجم - مواد ۲۴۷ تا ۲۶۳ - قانون مدنی) است. در این باره باید گفت:

آنچه جرم انتقال مال غیر را از معاملات فضولی صرف متمایز می‌سازد، علم انتقال‌دهنده به مستحق لغیر بودن و نداشتن سمت در انتقال و به عبارت دیگر، سوء نیت انتقال‌دهندگان در ایراد ضرر به غیر است که ممکن است در همه معاملات فضولی وجود نداشته باشد (همان: ۱۳۶).

علاوه بر این:

در معامله فضولی، شخص فضول باید معامله را به نام مالک اصلی انجام دهد تا قابل تنفیذ باشد، در غیر این صورت هر گاه به نام خودش انجام دهد، دیگر نام آن معامله، معامله فضولی نبوده و از اساس باطل خواهد بود. در حالی که مورد اخیر می‌تواند انتقال مال غیر محسوب شود (همان).

در پایان لازم به ذکر است که مسائل جزایی و جرایمی که عناصر و مفاهیم حقوق مدنی در آن دخالت دارند، محدود به مصادیق بررسی شده در این نوشتار نیست، بلکه موارد دیگری نیز وجود دارد که مجال بررسی آن‌ها در این مقاله، به دلیل تمرکز بر روی جرایم علیه اموال نیست؛ مثلاً در بحث جرم زنا یا روابط نامشروع با رضایت، در صورتی

که مرتکبان این جرم مدعی داشتن رابطه زوجیت باشند، بدیهی است که اثبات ادعای آنها مبنی بر انعقاد عقد زوجیت باید در چارچوب مفاهیم و مقررات حقوق مدنی و حقوق قراردادها، در ارتباط با عقد ازدواج صورت پذیرد.

نتیجه‌گیری

اگر هدف از شکل‌گیری علم حقوق، تنظیم روابط اجتماعی بین افراد و برقراری عدالت در جامعه است، بی‌شک باید بین شاخه‌های مختلف آن (اعم از حقوق جزا، حقوق مدنی، حقوق اداری و...) همبستگی و رابطه متقابل وجود داشته باشد تا راه را برای نیل به مقصود مورد نظر هموار سازد. از همین رو است که هدف قوانین و مقررات راجع به جرایم علیه اموال، حمایت از حقوق و منافع مالی است. این حقوق و منافع نیز بر اساس مفاهیم شناخته‌شده حقوق مدنی به وجود می‌آیند. به همین جهت، حقوق جزا باید برای تبیین این جرایم و تعیین ارکان تشکیل‌دهنده آنها، از آموزه‌های حقوق مدنی تبعیت نماید.

به عبارت دیگر، نظریه استفاده از مفاهیم تثبیت‌شده حقوق مدنی، همان‌گونه که در حقوق مدنی شکل گرفته‌اند (نظریه اول)، از یک سو با ملزم ساختن مجریان عدالت کیفری به استفاده از مفاهیم و نهادهای شناخته‌شده سایر حوزه‌های حقوق مثل حقوق مدنی، شرایط مناسب‌تری را برای تنظیم روابط اجتماعی افراد و اجرای عدالت کیفری در جامعه فراهم می‌کند و از سوی دیگر با تعیین مفاهیم و معیارهای ثابت و شناخته‌شده و ممنوع کردن قضاات از دخل و تصرف در این مفاهیم، امکان اعمال نظرات شخصی و سلیقه‌ای را محدود می‌سازد. بنابراین به رغم استقلالی که حقوق کیفری از آن برخوردار است، حقوق مدنی با تعریف و تبیین حقوق و منافی که اشخاص از آنها برخوردارند، چارچوب و زمینه‌ای را که حقوق جزا در آن فعالیت می‌کند، مشخص می‌سازد. از همین رو، از آنجا که تمامی جرایم علیه اموال به نقض حقوق و منافع مالی اشخاص منجر می‌شوند، لذا قبل از محکوم کردن کسی به ارتکاب یکی از این جرایم، ابتدا لازم است که با مراجعه به مفاهیم تثبیت‌شده حقوق مدنی مثل مقررات مربوط به اموال و مالکیت، حقوق قراردادها و شبه قراردادها و...، اولاً مشخص نماییم که آیا این

اشخاص، چنین حقوق و منافع در اموال مورد نظر داشته‌اند و ثانیاً آیا این حقوق یا منافع توسط مجرم نقض شده است یا خیر؟

با وجود این، حقوق جزا برای تبیین برخی از جرایم مانند انتقال مال غیر بدون مجوز قانونی، خرید و فروش مواد مخدر یا سایر اشیای نامشروع و معامله اموال مسروق، ناچار است مفاهیم تثبیت‌شده حقوق مدنی را نادیده بگیرد (نظریه دوم) یا خود تعاریف جدیدی از این مفاهیم ارائه نماید (نظریه سوم)؛ زیرا در صورتی که بخواهد با همان مفاهیم شناخته‌شده حقوق مدنی به تبیین این جرایم و تعیین عناصر متشکله آنها بپردازد، با یک تناقض آشکار مواجه می‌شود؛ به این صورت که به علت عدم وجود یکی از شرایط صحت معامله (مثل عدم مالکیت انتقال‌دهنده یا غیر قانونی بودن موضوع معامله)، اساساً امکان تحقق رفتار فیزیکی جرایم مذکور وجود ندارد. بنابراین حقوق جزا بدون توجه به موازین حقوق مدنی، منظور از معامله (به عنوان رفتار فیزیکی این جرایم) را صرفاً این می‌داند که در ظاهر، نقل و انتقال مال موضوع جرم رخ دهد.

کتاب‌شناسی

۱. حبیب‌زاده، محمدجعفر، تحلیل جرایم کلاهبرداری و خیانت در امانت در حقوق کیفری ایران، چاپ سوم، تهران، دادگستر، ۱۳۹۱ ش.
۲. همو، جرایم علیه اموال، چاپ سوم، تهران، سمت، ۱۳۸۸ ش.
۳. محقق داماد، سیدمصطفی، قواعد فقه (بخش مدنی)، چاپ سی و پنجم، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۹۱ ش.
۴. میرمحمدصادقی، حسین، تحلیل مبانی حقوق جزای عمومی (ترجمه و توضیح)، تهران، جنگل، ۱۳۹۰ ش.
۵. همو، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، چاپ بیست و چهارم، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۶. همو، جرایم علیه اموال و مالکیت، چاپ سی و هشتم، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۷. همو، مبانی حقوق جزای اختصاصی انگلستان و نقش حقوق جزا در جامعه (ترجمه)، تهران، جنگل، ۱۳۹۱ ش.
۸. همو، مروری بر حقوق جزای انگلستان (ترجمه و توضیح)، تهران، حقوق دان، ۱۳۷۶ ش.
9. Bell, Abraham & Gideon Parchomovsky, "A Theory of Property", *Cornell Law Review*, Vol. 90, 2005, U of Penn, Inst. for Law & Econ Research Paper 04-05.
10. Goff, Robert & Gareth Jones, *The Law of Restitution*, London, 4th ed., 1993.
11. Pary, J., *Offences against Property*, London, Waterloo Pub, 1989.
12. Simester, A. P. & G. R. Sullivan, "On the Nature and Rationale of Property Offences", *Defining Crimes: Essays on the Special Part of the Criminal Law*, by: R. A. Duff & S. Green (eds.), Oxford University Press, 2005.
13. Smith A. T. H., *Property Offences*, London, Sweet and Maxwell Pub, 1994.
14. Smith, J. C. & Brian Hogan, *Criminal Law*, Oxford University Press, 11th ed., 2005.
15. Smith, J. C., "Civil Law Concept in the Criminal Law", *The Cambridge Law Journal*, Vol. 31, No. 1, 1972.
16. Treitel, G. H. , "Contract and Crime", *Crime, Proof and Punishment: Essays in Memory of Sir Rupert Cross*, by: Colin Tapper (ed.), 1981.
17. Williams, G., "Theft, Consent and Illegality", *Criminal Law Journal*, Vol. 127, 1977.